

در منگنه فشار راست ها و حزب جدید چپ

سوسیال دموکراسی آلمان قربانی رها کردن اصول خویش

نوشته Mathias GREFFRATH

انتخابات مجلس در ۱۸ سپتامبر سیمای سیاسی آلمان را عمیقاً تغییر خواهد داد، اما در چه راستا؟ آیا دمکرات مسیحی ها به اندازه کافی نماینده خواهند داشت تا بتوانند به کمک لیبرال ها حکومت کنند؟ یا مجبور خواهند شد به تشکیل یک « جبهه بزرگ » با سوسیال دموکرات ها بپردازند؟ در هر صورت، سوسیال دموکرات ها در رقابت با حزب نوین چپ، به سوی یک زوال اجتناب ناپذیر می روند. نگاهی به دلایل این زوال بیاندازیم...

هنگامی که ویلی برانت در سال ۱۹۸۷ ریاست حزب سوسیال دموکراسی آلمان را رها نمود شک داشت که حزبش بتواند بیست سال بعد، یک حزب مردمی باشد (۱). از این بیست سال هنوز دو سال باقی مانده و این است وضعیت کنونی آلمان: بعد از جدایی سبزه‌ها در سال ۱۹۸۰، در تابستان همان سال حزب چپ جدیدی به وجود آمد که طبق آمارهای کنونی، در انتخابات مجلس ۱۸ سپتامبر حدود ۱۰ درصد رای خواهد آورد. در واقع باید گفت که حزب سوسیال دموکرات آلمان قادر نیست که سه « مشتری » خویش را حول یک برنامه مشترک گرد هم آورد. این « مشتریان » عبارتند از کارمندان ثابت منطقه رود راین که حقوق اجتماعی شان توسط سرمایه داری این منطقه ضمانت شده است؛ مصرف کنندگان « پسا ماتریالیستی »، بورژواها و لیبرال ها که از نظر فرهنگی باز هستند؛ و سرانجام بیکاران به مثابه بازندگان جهانی شدن. باید گفت که از این پس در آلمان نیز اتحاد چپ مسئله برانگیز شده است...

بحران سوسیال دموکراسی به مثابه یک حزب توده ای در سال ۱۹۸۲ آغاز گردید، هنگامی که شریکش، حزب لیبرال دموکرات، خواستار آن شد که برای جوابگویی به آهنگ کند رشد اقتصادی جمهوری فدرال آلمان، که نیز تمام کشورهای صنعتی در سال های ۱۹۷۰ دچار آن بودند، از بودجه خدمات اجتماعی به طور جدی کاسته شود. یادداشت های لامبسدورف (۲) (به نام وزیر اقتصاد که لیبرال بود) یک « هماهنگی » با پویایی روند جهانی شدن که در راه بود را تجویز می کرد. دستورالعمل او چنین بود: پایین آوردن خدمات اجتماعی و حقوق ها، بی ثباتی در قانون کار، افزایش مالیات کالاهای مصرفی و برعکس، کاهش اساسی در مالیات شرکت ها به خصوص در بخش صادرات. صدراعظم هلموت اشمیت به خوبی می دانست که نخواهد توانست چنین برنامه ای را به جناح چپ حزبش، که در آن « جوانان ترک » مانند آقایان گرارد اشرودر و اسکار لافونتن خط سیاسی را تعیین می کردند، تحمیل نماید. در نتیجه او برکناری خویش را برنامه ریزی کرد.

یادداشت های کنت اتو لامبسدورف پیشنهاد می کرد که برای آماده ساختن آلمان در نبردهای آینده در صحنه بازار جهانی کار، این کشور را دوباره « مسلح » کنند. ائتلاف احزاب دموکرات مسیحی و لیبرال دموکرات به رهبری صدراعظم هلموت کوهل تنها قسمتی از این جهانی شدن بنیادین را به اجرا درآورد زیرا اگر بیش از این در این روند پیش می رفت ممکن بود به اتحاد این دو حزب و نیز به همکاری حزب سوسیال دموکرات خدشه وارد سازد. تقسیم ثروت، با روند جهانی شدن دچار تغییرات بسیار محسوس گشت: بین سال های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۸ درآمد شرکت ها و سرمایه گذاری ها دوبرابر شد در حالی که درآمد کارمندان ثابت ماند. در همین دوره سهم جمهوری فدرال آلمان در صادرات جهانی از ۹ درصد به ۱۲ درصد ارتقا پیدا کرد در حالی که تقاضا در بازار داخلی کاهش یافت. بودجه دولت تغییر کرد: در سال ۱۹۷۰ سهم مالیات در سرمایه و ثروت ۳۰ درصد بود در حالی که سهم مالیات بر درآمد و کالاهای مصرفی به ۷۰ درصد بالغ می گشت؛ در سال ۲۰۰۰، مالیات بر ثروت تنها ۱۵ درصد بودجه دولت را تشکیل می داد و مالیات بر درآمد و کالاهای مصرفی ۸۵ درصد.

در سال های ۱۹۹۰، به خاطر اتحاد دو آلمان و افزایش قروض صندوق بازنشستگی و خدمات بیمه درمانی (بیش از ۵۰ درصد بین سال های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ [۳])، این نابرابری ها عمیق تر گشت. برخلاف آن چه که در زمان پذیرش پناهندگان در سال ۱۹۴۵ اتفاق افتاد، یعنی تقبل هزینه عملیات توسط دولت، هزینه اتحاد دو آلمان به گردن « مردم کوچه و خیابان » افتاد. سرمایه گزاری های انبوه شعبه های بانکی و شبکه های تجاری آلمان غربی در زیر ساختارهای آلمان شرقی سابق تنها برای دوره کوتاهی باعث شکوفایی اقتصادی گردید. شرکت های قسمت شرقی نتوانستند با قدرت تولید صنایع آلمان غربی رقابت کنند و یکی پس از دیگری فروپاشیده، صدها هزار حقوق بگیر را به خیل بیکاران سوق دادند.

دوره هلموت کول همچنین دوره حذف مالیات بر ثروت و حذف قسمتی از مالیات بر سرمایه و نیز کاهش درآمد بازنشستگی بود. مخابرات، راه آهن و پست خصوصی شدند و شرکت برق پوشش قانونی خود را از دست داد. باید توسعه سیاسی پایدار بخش خصوصی سمعی بصری را نیز به این کارنامه افزود... بیکاری، راکد ماندن حقوق ها و تقاضای بازار داخلی، وزنه افزایش قروض دولتی و انتقال سرمایه ها به قسمت شرقی (۴ درصد درآمد ناخالص ملی)، هزینه خدمات اجتماعی که از نظر رقابت جهانی بسیار سنگین است، فقر مالی نهادهای اجتماعی و فرهنگی: این است وضعیتی که حزب سوسیال دموکرات آلمان در سال ۱۹۹۸ به ارث برد.

لیکن در همان زمان نیز این دو جناح در حزب همزیستی می کردند. آقای لافونتنن و جناح چپ نطق های آتشینی می کردند درباره بازسازی دولت سوسیال، درباره « جامعه اجتماعی بازار»، تقسیم کار، نوین سازی محیط زیستی، و یک نظم نوین جهانی عادلانه تر. هنگامی که جناح چپ این اهداف بزرگ را در نظر می گرفت، نظریه پردازان آن، تحولات سال های ۱۹۹۰ را در نظر نگرفته بودند: تسریع روند جهانی شدن، قراردادهای تجاری بین المللی و جنون کمیسیون اروپایی برای خصوصی سازی تمام پایه های یک سیاست عادلانه مبنی بر تقسیم ثروت را از بین برده بود.

در بطن روند جهانی شدن، بحث بر سر یک تغییر پسا ماتریالیستی و محیط زیستی، امری تجملی تلقی می شد. حال چگونه می توان در شرایط کنونی در انتخابات پیروز شد درحالی که تنها برداشت واقع گرایانه این است که برای برقراری « عدالت اجتماعی » باید بردرآمد اقشار میانی و بالایی جامعه مالیات بیشتری وضع نمود؟ آقای یوشکا فیشر، رهبر سبزه های آلمان گفته بود که « باید شیره این اقشار را کشید»، البته جمله ایشان به سرعت به دست فراموشی سپرده شد... خلاصه کلام، چپ آلمان فاقد یک پیشنهاد مشخص بود و روشنفکرانی که با واهمه به این فقدان آگاه بودند نیز پیشنهاد خاصی نداشتند. نتیجه منطقی چنین شرایطی آن بود که حزب سوسیال دموکرات کارزار انتخاباتی خود را به اشرودر پراگماتیک واگذار نماید.

این مبلغ ماهر برخلاف رقیبش آقای لافونتن، قصد انگشت گذاشتن بر « تضاد بین دو طرح اجتماعی اساسا متفاوت » را نداشت بلکه می خواست: « آن چیزی را که وجود داشت، بدون تغییر زیاد، بهبود بخشد ». اشرودر که قهرمانان « اقتصاد نوین » را به دور خویش جمع کرده بود، مدیرکل صنایع انرژی را به وزارت اقتصاد انتصاب نموده و بی هیچ تردیدی اعلام کرد: « دولت سیاست اقتصادی خشنی را پیش خواهد برد و سبزه ها مسئول چاشنی اجتماعی آن می باشند ». اشرودر « چه کسانی را می خواست به خود جلب کند »؟ « میانه گران جدید»، یعنی قشر مرفه طبقه کارگر و نیز تجار پویای جوان که به آنها بازسازی و رشد اقتصادی وعده داده شده بود. و وظیفه جلب رای دهندگان سنتی حزب، بازندگان روند جهانی شدن و « سوسیالیست های جاودانه » به گردن آقای لافونتن افتاد.

این اتحاد چهار ماه بیشتر دوام نیاورد. در شرایطی که اقتصاد آلمان در بیست سال گذشته فقط نظریه پردازنئولیبیرال تولید می کرد، لافونتن، وزیر دارایی، مشاور خود را از بین آخرین کنیزین ها انتخاب نمود (آقای هاینر فلاسبک). او مخارج دولت را برای خدمات اجتماعی کاهش داده و هزینه این خدمات را با وضع مالیات جدیدی به نام مالیات محیط زیستی جبران نمود و اعلام کرد که بیمه درمانی دوباره شامل حال کارگران مشاغل موقت خواهد شد، و ادعا نمود که دولت برای وسعت بخشیدن به میدان عمل خویش باید بر نرخ بهره بانک مرکزی تاثیر بگذارد. او این کار را با روحیه مخصوص خود انجام داد یعنی با شتاب تمام و بدون آماده سازی قبلی، امری که به محافل مالی برای حمله مقابل کمک نمود و اینان مفسران اجیر شده خویش را علیه لافونتن بسیج کردند. نتیجه آن شد که صدراعظم از اظهارات وی در ملاء عام اظهار تاسف نمود و لافونتن مجبور شد از سمت وزارت و نیز از رهبری حزب سوسیال دموکرات استعفا کند. بدین ترتیب، اشرودر سر جناح مخالف خود را در حزب قطع نموده و برای ساکت نگه داشتن برخی از اعضای حزب، پست هایی بین آنها تقسیم نمود. نمایندگان سوسیال دموکرات نیز با توجه به اکثریت ناچیز حزب در مجلس، چاره ای جز اظهار وفاداری به صدراعظم را نداشتند. از این پس « جنگ بین دو جناح » خاتمه یافت.

بحران مالی بر روی شانه های سوسیال دموکرات ها بسیار سنگینی می کرد و آنها راه حل را در یک سیاست خشن یافتند که برای رشد اقتصادی غیرقابل اجتناب بود. حتی اتحاد سرخ و سبز که برای نوآوری اقتصاد به کمک موازین محیط زیستی به کار می آمد، با تمام تغییرات در سیستم انرژی زا و نیز با تشویق رشد

داخلي، تنها توانست موقتا به هدف خود برسد. در حالي که از ميان پانزده کشور عضو اتحاديه اروپا، يازده تاي آن توسط سوسيال دموکرات ها اداره مي شد، اروپا شانس بزرگ تغيير جهت دادن از روند ليبرالي که شرط لازم براي دفاع از دولت رفاه (دولت ضامن خدمات اجتماعي) بود را از دست داد.

بايد خاطر نشان ساخت که در آن زمان، آقاي صدرالعظم برنامه هاي اصلاحي پيشنهاد شده از طرف جناح چپ را به خاک مي سپرد و از اعضاي حزب خود مي پرسيد: «آيا هنوز کسي فکر مي کند که ما قادر به کنترل اقتصاد باشيم؟» او نه کشورهای اسکانديناوي براي جالب بودند که با وضع ماليات هاي تصاعدي به نسبت درآمد عدالت بيشتري در جامعه برقرار کرده بودند و نه فرانسه که دولت در اقتصاد دخالت بيشتري داشته و ساعت کار را کمتر مي کرد. در عوض صدرالعظم با حسرت تمام به انگلستان چشم دوخته بود. درنتيجه آقاي صدرالعظم جاي خالي ايده هاي چپ را با سند بلر - اشرودر (۴) در باره «سوسيال دموکراسي نوين» پر کرد. سندي که با فرمول هاي خواب کننده اش مانند «مثبت گرايي اقتصاد نوين»، «تشويق مسئوليت پذيري»، «به حرکت درآوردن»، تنها پوششي است براي یک اقتصاد ليبرالي، بي ثبات کردن قوانين کار، پايين آوردن ماليات به خصوص براي سرمايه ها، و به ستوه آوردن بيکاران. و تمام اينها با شعار اميدهاي غير واقعي به یک رشد اقتصادي و تعريف دوباره «عدالت»: چيزي عادلانه خواهد بود که رشد اقتصادي ايجاد نمايد...

ائتلاف سرخ و سبز به خود افتخار مي کرد که توانسته است «بزرگ ترين برنامه کاهش ماليات را در تاريخ بعد از جنگ آلمان» به اجرا درآورد. اين ائتلاف، ماليات ثروتمندان را تا ۸ درصد و ماليات شرکت ها را تا ۱۵ درصد کاهش داد و اقلا حدود هزاران ميليارد يورو به جيب شرکت هاي بزرگ سرازير کرد. درهمين زمان، بحران اقتصادي رو به افزايش گذاشت و صدها هزار کارمند بخش دولتي کار خود را از دست دادند درحالي که دانشگاهيان، کارمندان کتابخانه ها، ساير نهادهاي دولتي، مجبور بودند هر سال براي مقابله با کاهش بودجه مبارزه کنند. در کشاکش سودهاي بخش صادرات و ضررهاي بازار داخلي، شمار بيکاران در سال ۲۰۰۴ از مرز ۵ ميليون گذشت و بيش از ۱۲ درصد جمعيت شاغل را شامل گرديد.

حزب سوسيال دموکرات، به خاطر «سرمايه داران چپ» اش که همه جا با لباس هاي مارک دار «بريوني» و سيگار برگ «کوهيبا» به لب هایشان رژه مي رفتند، حمايت راي دهندگان سنتي اش را به طرز اسف باري از دست داد. سنديکاها از دولت سوسيال دموکرات فاصله گرفتند.

اپوزيسيون که در «بوندسرات» (سناي آلمان) اکثريت قابل توجهي داشت، دست به یک کارزار مردم فريب عليه تاراج دولت رفاه زد درحالي که روساي شرکت ها و روزنامه هاي وابسته شان هميشه همين موازين را مطالبه مي کردند يعني کاهش حقوق ها به ميزان ۱۵ درصد، کاهش حق بيکاري به ميزان یک سوم، کوتاه آمدن در امر ماليات گذاري، افزايش ساعت کار تا ۴۵ الي ۵۰ ساعت در هفته...

در سال ۲۰۰۲، آقای اشرودر با استفاده از موقعیت مصیبت بار سیل ها و نیز جنگ عراق و هراس مردم از بازگشت دست راستی ها به قدرت، دوباره انتخاب شد. اما دیگر کسی قول و قرارهایش را باور نمی کرد: « کار برای همه، کار برای همه و باز هم کار برای همه ». هنگامی که در سال ۲۰۰۳، برنامه اش را تا سال ۲۰۱۰ اعلام نمود، نشان داد که پیرو همان منطقی است که می گوید اگر دوايي درد مریضي را دوا نکرد باید میزان استعمال آن را برای مریض بالا برد.

نظم « توربو فتودالی »

این در واقع جوهر برنامه هارتز چهارم است که بر طبق آن هزینه « بقای نامفیدان » را به طور بسیار خشنی از سال ۲۰۰۵ کاهش می دهند: بیکاران پس از یک سال از حقوق اجتماعی خود ساقط شده و آن ها را به طرف نهادهای خیریه اجتماعی سوق می دهند و در عین حال آنها را وادار می کنند تا با دستمزدی معادل یک یورو در ساعت به کار مشغول شوند. بدین ترتیب با کنار گذاشتن هدف مقدس کارمناسب و دائم برای همگان، بازار کار را بر طبق نظم نوین « توربو فتودالی » بازسازی می نمایند: در این سو خبرگانند که از امتیازات مالیاتی و حمایت قانونی برخوردار هستند چراکه بانیان اقتصاد صادراتی می باشند و در آن سو، زیادی ها، کارگران مشاغل موقت که باید شکم آن ها را با حداقل هزینه پر کرد.

بدین ترتیب اشرودر پراگماتیک به عامل سوسیال دمکرات برنامه ای تبدیل شده است که بیست سال پیش کنت لامبسدورف با آن آخرین صدرالعظم سوسیال دموکرات را شکست داد. با یک تفاوت: زیرساختار موسسات دولتی پیشرفت نکرده اما خصوصی شده است و آن هم نه به خاطر دلایل استراتژیکی بلکه به منظور پاسخ گویی به نیازهای مالی بسیارحاد.

حزب سوسیال دموکرات آلمان، برخلاف مخالفینش، همواره حزبی مردمی بوده است. لیکن از سال ۱۹۹۰، این حزب یک سوم اعضایش را از دست داده است که ۱۷۵ هزار نفر آنها در زمان رهبری اشرودر حزب را ترک کردند. امروز تعداد اعضای حزب به ۶۰۰ هزار نفر تقلیل یافته است. تنها ۲/۸ درصد اعضای آن زیر ۳۰ سال دارند. در همین حال، در زمان انتخابات مجلس سال ۲۰۰۲، ۸ درصد رای دهندگانش از اقشار کارگری حزب را ترک کرده و یا به حزب دموکرات مسیحی پیوسته و یا از شرکت در انتخابات سرباز زدند (۵). در همین انتخابات، هفت منطقه از دست حزب بیرون آمد...

بعد از انتخابات ۱۸ سپتامبر آینده، حزب یا در موقعیت اپوزیسیون قرار خواهد گرفت و یا مجبور به ایجاد یک « اتحاد بزرگ » خواهد شد. حتی اگر اکثریت را به دست آورد حتما اکثریت بسیار ناچیزی خواهد بود. حزب امکان مالی مقابله با رقیبان بورژوازش را نخواهد داشت که در رسانه های عمومی بوق و کرنایشان را به طرفداری از یک اقتصاد بازهم پیشرفته تر بازار به صدا درآورده اند. حتی سندیکاها هم از حزب روی خواهند گرداند: رئیس سندیکاها در ملا عام اعلام کرده است که سازمان های کارگری « یار خود را برای همیشه از دست داده اند ».

در واقع چیزی که در عمق قضیه از بین رفته، حمایت اقشار متوسط جامعه و « مردم کوچک و خیابان » از حزب است، مردمی که با اتکا به آنان، حزب سوسیال دموکرات آلمان توانست به مدت چهل سال اکثریت لازم را کسب نماید. صدرالعظم اشرودر، حزب مردمی ای که مسئله اش منافع مردم و دولت بود را به گروهی تبدیل نموده است که از منافع « میانه گرایان جدید» دفاع می کند و اطرافیانش را قشر مرفه کارگران حرفه ای تشکیل می دهند، و نیز کادرهای میانی که از ترس زوال اقتصادی به کار مشغولند لیکن همچنان امیدوارند که حزب بتواند از بدتر شدن اوضاع جلوگیری نماید. با چنین سیمای سیاسی، تفاوت بین حزب سوسیال دموکرات و حزب دموکرات مسیحی بیش از پیش کم رنگ شده است.

بعد از شکست حزب در انتخابات منطقه رنای، در قسمت شمال وستفالی در ماه گذشته، صدرالعظم اشرودر از ترس شورش جناح چپ حزبش و نیز از ترس آن که اوضاع عمومی در یک سال آینده رو به وخامت برود، انتخابات مجلس را جلو انداخته است. بی شک علاوه بر این دو عامل، « مبلغ بزرگ » با احساسی آمیخته به مردسالاری امیدوار است که در یک رودررویی تلویزیونی بتواند آنجلا مرکل، رهبر حزب دموکرات مسیحی که تجربه اش - به خصوص در زمینه استفاده از وسایل ارتباطاتی - از او کمتر است را شکست دهد.

لیکن در این رودررویی، آقای صدرالعظم می بایست حساب کارهایش را پس دهد. رقیبش آقای لافونتن، که اشرودر بعد از انتقادات او به سیاست « نئولیبرالی » حزب، به او به چشم « خائن » می نگرد، آخرین تابو را شکسته و رسماً در راس یک اتحاد نوین چپ سوسیال دموکرات قرار گرفته است. این اتحاد نوین، دو حزب چپ را گرد هم آورده است: حزب سوسیالیسم دموکراتیک، که حزب بازندگان روند جهانی شدن است و دل تنگان سوسیالیسم به خصوص در قسمت شرقی آلمان، و نیز حزب آلترناتیو برای کار و عدالت اجتماعی که - به خصوص در قسمت غربی آلمان - تمام سوسیال دموکرات های سرخورده و سندیکالیست ها را گرد خود جمع کرده است.

در نتیجه سوسیال دموکراسی زمان برانت - اشمیت به طرز غیرقابل بازگشتی به سه جریان تقسیم شده است: اقشار کارگری مرفه و کارمندان دولت (حزب سوسیال دموکرات آلمان)، بیکاران، کارگران مشاغل موقت و قربانیان روند جهانی شدن (حزب چپ)، و سرانجام لیبرال های چپ گرا و روشنفکر شهرهای بزرگ (سبزها). این تلاشی نتیجه روند اقتصادی جهانی شدن است که موازین سیاسی نتوانسته اند آن را مهار کنند، نه این روند را و نه اقشار اجتماعی نوینی که در نتیجه این روند به وجود آمده اند. این روند مهارنشده، به خصوص قابلیت یک پارچه باقی ماندن حزب سوسیال دموکرات آلمان را از بین برده و گردهم آبی نمایندگان اقشار گوناگون حقوق بگیران در مجلس را برای دفاع از یک دولت عدل اجتماعی برپایه رفاه های پیش رفته و نیز برای تشکیل یک آلترناتیو قدرتمند بیش از پیش مشکل ساخته است. چنین اوضاعی بی شک راه انحرافی برای تسلیم شدن در برابر قانون بازار را استحکام خواهد بخشید. در عین حال، بحران موجود در حزب سوسیال دموکرات آلمان، نشانه های مقدماتی بحرانی است که مسئله نمایندگان پارلمانی را زیر علامت سوال قرار می دهد.

پاورقي ها:

-آلبرشت فون لوكه، برلن، ژوئيه ۲۰۰۵، ص ۷۷۵ Rotgrune Selbstenstorgugn, Blatter fur deutsche une internationale

-Das liberale Tagebuch

-آلبرشت مولر، Die Reformluge، درومر كنور، مونيخ، ۲۰۰۴

-html.papier-schroeder-rblai-AR/de.blaetter-amos.www

-آلبرشت والتر، (فرانتس والتر، 2004, Die SPD in der aera Schroder Verlag fur Soailwissenschaften, Wiesbaden, 2004, Abschied von der Toskana,

بر گرفته شده از لوموند ديپلماتيك

www.ayenda.org